



سالنامه علمی - پژوهشی  
سال ششم، شماره ۶، سال ۱۴۰۲

## واکوی معنای تخلیط در دیدگاه دانشمندان نخستین رجالی<sup>۱</sup>

محمدحسین ابوالقاسمی دهاقانی<sup>۲</sup>

### چکیده

رجالیان نخستین، عبارات تخلیط و اختلاط و دیگر مشتقات آن را بدون تبیین معنایی که می‌تواند داشته باشد، به کار برده‌اند. ابهام موجود در معنای تخلیط، در باور دانشمندان اسلامی در اعتبارسنجی راویان و کتاب‌هایشان تأثیرگذار است. تحقیق پیش رو پس از بررسی معنای این ساختار، به سه معنای اصلی در ادبیات رجالیان از کاریست تخلیط/اختلاط می‌رسد: (۱) فساد عقیده صاحب کتاب (غیرامامی بودن). (۲) نداشتن دقت کافی صاحب کتاب، در نقل احادیث. (۳) مباحث پیرامون غلو. با بررسی ادله و شواهد، می‌توان گفت دیدگاه اخیر درست است؛ زیرا در نود درصد موارد، کاربرد واژه تخلیط و اختلاط به همان معنای غلو و مباحث پیرامون آن است. این معنا تنها در شش مورد، به روشنی قابل برداشت نیست. در این موارد با آوردن قرآینی تلاش شده است مراد مؤلف از تخلیط/اختلاط فهم شود. در نهایت



می‌توان این را نیز افزود که انتساب تخلیط توسط رجالیان، موجب خدشه در اعتبار راوی یا کتاب نمی‌گردد؛ زیرا به سبب اینکه مبنای این انتساب، قراین متن‌شناسانه است، این شهادت حدسی، نامعتبر است.

**واژگان کلیدی:** تخلیط، اختلاط، فساد عقیده، غلو.

### مقدمه

در ادبیات دانشمندان رجالی، بیاناتی وجود دارد که بر اساس آن، به یک کتاب یا راوی، نسبت تخلیط می‌دهند؛ عبارتهایی مانند «آما کان فیه من تخلیط أو غلو»، «کل کتبه تخلیط»، «إنه مخلط» و... . معنای تخلیط همواره با ابهاماتی همراه بوده است و به درستی روشن نیست مراد از تخلیط که گاه در حق یک کتاب و گاهی درباره شخصیت یک راوی گفته می‌شود چیست؟ در مقاله پیش رو، ابتدا به بررسی معنای لغوی تخلیط پرداخته شده است؛ سپس با کنکاش در کاربردهای تخلیط در منابع رجالی، به این پرسش پاسخ داده می‌شود که مراد از این عبارات به صورت دقیق چیست؟ آیا مراد از تخلیط، معنایی فراتر از معنای لغوی آن است؟ آیا انتساب تخلیط، موجب ساقط شدن اعتبار آن کتاب یا راوی می‌شود؟

در این تحقیق تنها کاربردهای تخلیط و مشتقات آن به صورت مطلق بررسی می‌شود. مواردی که تخلیط همراه با قیود یا اضافاتی آمده است از موضوع، خارج است؛ زیرا مقصود نگارنده، به وسیله همان قیود روشن می‌گردد؛ برای مثال نجاشی درباره جهم بن حکیم گوید:

کوفی، ثقة، قليل الحديث، له كتاب ذكره ابن بطة و خلط أسناده، تارة قال: حدّثنا أحمد بن محمد البرقي عنه و تارة قال: حدّثنا أحمد بن محمد عن أبيه عنه.<sup>۱</sup>

در این مثال، تخلیط به اسناد نسبت داده شده است. با توضیحی که نجاشی داده است دانسته می‌شود مراد از این عبارت آن است که ابن بطة در نقل حدیث، به روشنی عمل نکرده و گاهی واسطه‌ای را در نقل خود افزوده است که در دیگر نقل‌ها نیست. با این توضیح، دانسته می‌شود که مقصود وی از تخلیط در این مقام چیست؟ بنابراین بی‌نیاز از بررسی است. با وجود اینکه واژه تخلیط در رجال اهل سنت نیز وجود دارد، ولی در این مقاله به بررسی کتاب‌های رجالی نخستین (آثار نجاشی، کشی، فهرست شیخ طوسی، رجال شیخ

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۳۰، مدخل ۳۳۳.

طوسی و رجال ابن غضائری) بسنده شده است. در مواردی اندک در روایات ائمه و یا اصحاب، عبارت تخلیط و یا دیگر مشتقات آن آمده است.<sup>۱</sup> این موارد نیز در همان معنای لغوی خود استفاده شده است؛ از این رو از بررسی آن صرف نظر شده است.

در این مقاله، از روش بررسی کتابخانه‌ای استفاده شده است که با در نظر گرفتن مجموع کاربردهای واژه تخلیط/اختلاط در کتاب‌های نخستین رجالی، به بررسی و تحلیل آنان پرداخته شده است و در نهایت با ارائه معنایی، تلاش شده است به تبیین مقصود مؤلفان از کاربرد این تعبیر در کلماتشان پرداخته شود.

برای دست‌یابی به این مهم، ضمن بررسی اشتقاق‌های مختلف تخلیط/اختلاط در کتاب‌های رجالی، معنای لغوی آن بیان شده است. سپس، نظرات مختلف پیرامون معنای تخلیط/اختلاط را ارائه داده و در ادامه با بررسی و تحلیل موارد کاربرد و ارائه قراین لفظی، تاریخی و... دیدگاه مختار در مسئله بیان شده است. در نهایت نیز به اختصار، به میزان تأثیرگذاری انتساب تخلیط در فرایند اعتبارسنجی روایات، پرداخته شده است.

لازم به یادآوری است که در این مقاله از بیانات استاد سید محمد جواد شبیری در درس خارج فقه، استفاده شده است.<sup>۲</sup>

### پیشینه

ابو علی حائری در منتهی المقال، بحث از «معنای مخلط و مختلط» را به میان کشیده است.<sup>۳</sup> به طور کلی محور مباحث رجالیان در این موضوع، سخنان وی است. ملا علی کنی در

۱. در رجال کشی عبارتی در شرح حال ابی عون ابرش وارد شده است. ابی عون نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه السلام می‌نویسد و بی ادبانه به حضرت اعتراض می‌کند که چرا شما در عزاداری پدرتان پیراهن پاره کردید؟ امام در انتهای پاسخ خویش می‌فرماید: «وإنك لا تموت حتى تكفر و تغير عقلك؛ فما مات حتى حجبه ولده عن الناس و حبسوه في منزله في ذهاب العقل و الوسوسة و كثرة التخلیط و یرد علی الإمامة و انكشاف عما كان علیه.» (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۷۲، مدخل ۱۰۸۵). همچنین در سخن فضل بن شاذان با کاربرد واژه تخلیط مواجه می‌شویم: «و سئل عن ابن مسعود و حذيفة؟ فقال لم يكن حذيفة مثل ابن مسعود؛ لأن حذيفة كان ركناً و ابن مسعود خلط و والى القوم و مال معهم و قال بهم.» (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۸، مدخل ۷۸).

۲. شبیری زنجانی، درس خارج فقه، سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱، جلسات ۱۶-۱۲.

۳. مازندرانی حائری، منتهی المقال، ج ۱، صص ۱۲۲-۱۲۰.

«توضیح المقال»، اعتراضات خود را به حائری بیان داشته است.<sup>۱</sup> محقق کلباسی در «سما» المقال» نیز بحث خود را درباره معنای تخلیط ارائه کرده است.<sup>۲</sup> مهدی خوانساری در رساله «عديم النظير في احوال أبي بصير» دیدگاه خود را درباره تخلیط بیان کرده است.<sup>۳</sup> در میان معاصران نیز می‌توان به سید محمد رضا سیستانی اشاره کرد که در «قبسات من علم الرجال» درباره عبارت «یختلط فی أمره» بحث کرده است.<sup>۴</sup> در هیچ‌یک از این تحقیقات، تمامی موارد کاربرد تخلیط گردآوری و بررسی نشده است. در پژوهش پیش رو تلاش شده است با بررسی همه کاربردها، معنایی ارائه شود که با همه آنان هم‌خوانی داشته باشد.

### مفهوم شناسی ماده «خلط» و مشتقات آن

یکی از تعابیر رایج در کتاب‌های رجال «مخلط» است که دو احتمال در آن مطرح است؛ نخست، اینکه آن را ثلاثی مجرد به صورت «مِخْلَط» دانست، یا اینکه آن را ثلاثی مزید به صورت «مُخْلَط» خواند. به نظر می‌رسد خوانش این عبارت به صورت ثلاثی مزید درست باشد؛ زیرا در عبارات فراوانی از «تخلیط» نیز یاد شده است که به روشنی نشان می‌دهد «مِخْلَط» درست است. همچنین هیچ‌گاه در کلمات رجالیان به کسی «خالط» گفته نشده است. شایان ذکر است که «مِخْلَط» و «مِخْتَلَط» نیز دو تعبیر مختلف است که باید بین آن دو فرق گذاشت و معنای لغوی هریک را جداگانه بررسی کرد.

### معنای لغوی تخلیط و اختلاط

تخلیط دو معنا دارد. معنای اصلی آن، درآمیختن و مخلوط کردن دو یا چند چیز با یکدیگر است. این معنا در واقع همان معنای ثلاثی مجرد است که همراه با مبالغه آورده شده است.<sup>۵</sup>

۱. کنی تهرانی، توضیح المقال، ص ۲۱۲.

۲. کلباسی، سما المقال، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳. خوانساری، «رسالة عديم النظير في احوال أبي بصير»، مجلة ميراث حديث شيعه، دفتر ۱۳، قم، ۱۳۸۴ ش، ص ۳۹۸.

۴. سیستانی، قبسات من علم الرجال، ج ۱، ص ۲۴۸.

۵. ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۵، ص ۱۱۴؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۱۰، ص ۲۴۲؛ زمخشری، أساس البلاغة، ج ۱، ص ۱۷۲.

معنای دیگری که جوهری و ابن منظور برای تخلیط آورده‌اند، از بین بردن و تباه کردن یک چیز است.<sup>۱</sup> ابن سیده «مخلط» را به‌سان کسی دانسته است که شب هنگام، به جمع‌آوری هیزم می‌پردازد و به سبب نبودن روشنایی، هر هیزم خوب یا بدی را جمع می‌کند.<sup>۲</sup> اختلاط نیز دو معنی دارد؛ نخست، به معنای درآمیخته شدن؛ که این معنا در واقع همان معنای ثلاثی مجرد است که با کاربرد در باب افتعال، برای رساندن معنای مطاوعی استفاده شده است؛ از این‌رو همواره به صورت لازم می‌آید.<sup>۳</sup> معنای دیگر، از بین رفتن عقل و دیوانه شدن است.<sup>۴</sup> توجه به این معنا در ادامه، برای حل برخی معضلات بحث، بسیار راه‌گشاست.

### معنای اصطلاحی تخلیط / اختلاط

کاربست تخلیط و دیگر مشتقات آن در کتاب‌های رجال دارای معنای ویژه‌ای است، که بی‌ارتباط با معنای لغوی نیست. به طور کلی سه دیدگاه در تبیین معنای تخلیط وجود دارد که در ادامه بررسی آن می‌آید.

دیدگاه نخست: گروهی از اندیشمندان رجال مانند محقق کاظمی بر این باورند که مراد از تخلیط، فساد عقیده است.<sup>۵</sup> ظاهراً مراد کاظمی از فساد عقیده در یک شخص، تمایل او به فرقه‌هایی جز امامیه است؛ مانند اینکه آن شخص تمایل به واقفیه یا فطحیه یا ناووسیه یا... داشته باشد. دلیل این برداشت از سخن محقق کاظمی آن است که وی درباره‌ی برخی کسانی که متهم به تخلیط شده‌اند اشکال می‌کند که هیچ گزارشی درباره‌ی واقفی یا فطحی بودن آن شخص، به دست نیامده است.

دیدگاه دوم: صاحبان دیدگاه دوم بر این باورند که مراد از مخلط و مختلط، دقت نداشتن راوی در فرایند انتقال احادیث است. بدین معنا که گاهی از افراد ضعیف نقل حدیث کرده، یا اینکه مضامین نادرست را انتقال می‌دهد. حائری در منتهی المقال بیان می‌کند که مراد از

۱. جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۱۱۲۴؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۲۹۷.

۲. ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۳، ص ۲۴۵.

۳. فراهیدی، کتاب العین، ج ۴، ص ۲۱۸؛ جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۱۱۲۴.

۴. جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۱۱۲۴.

۵. اعرجی کاظمی، عدة الرجال، ج ۱، ص ۱۶۴.

تخلیط و امثال آن، بی‌مبالاتی راوی در نقل احادیث از افراد مختلف است؛ بدین معنا که بین اشیاء ارزشمند و بی‌ارزش، جمع می‌کند و همه را اعم از ثقه و غیر آن، در نقل حدیث یکسان می‌پندارد.<sup>۱</sup> محقق خوبی نیز مراد از تخلیط را وجود روایت معروف و منکر در کتاب یک راوی می‌داند.<sup>۲</sup> یا در مواردی، معنای تخلیط را این دانسته است که راوی علاوه بر ثقات، از ضعفا نیز نقل می‌کند.<sup>۳</sup>

همان‌طور که دانسته شد، اصلی‌ترین معنای لغوی اختلاط/تخلیط، درآمیخته شدن دو یا چند چیز با یکدیگر است. به سبب موافقت معنای لغوی با این دیدگاه، صاحبان این نظریه از اقامه دلیل بر مدعای خود بی‌نیازند. کسانی که معنای جدیدی افزون بر معنای لغوی آن را برای تخلیط می‌پذیرند، باید راه دشواری را برای اثبات مدعای خود بیمایند و باید شواهدی قانع‌کننده برای اثبات آن بیاورند. برای نمونه عبارتی که از کتاب «المحکم و المحيط الأعظم» در تبیین معنای لغوی تخلیط آمد، به روشنی با این معنا از تخلیط سازگاری دارد.

دیدگاه سوم: بنا بر دیدگاه سوم، مراد از تخلیط و اختلاط، بودن معارف و معانی غلوآمیز در مباحث پیرامامتی، در اندیشه‌ها و یا روایات یک شخص است. این دیدگاه نیز بیانگر فساد عقیده راوی یا معارف رهیافته به کتاب یک راوی است. فرق این نظر با آنچه در دیدگاه نخست گفته شد، این است که مراد از فساد عقیده در اینجا آن نیست که راوی متمایل به یکی از فرقه‌های اسم‌ورسم‌دار یادشده در تاریخ باشد؛ بلکه مراد این است که شخص دارای عقاید غلوآمیز درباره امامان معصوم است.

غالی بودن یک شخص برخلاف واقعی بودن یا فطحنی بودن و یا...، دارای ضابطه روشنی نیست؛ بلکه در تعیین حدود آن همواره اختلاف بوده است. در تاریخ تشیع، گروهی برای تعیین محدوده غلو با تمسک به «حدیث اربعه»<sup>۴</sup> تنها ساحتی را که فضائل ائمه بدان راه ندارد، ساحت ربوبیت باری تعالی دانسته‌اند. در مقابل، گروهی دیگر، اولین درجه غلو

۱. مازندرانی حائری، منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۲۰.

۴. ابن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۶۱۴: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبِدُكُمْ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ.»

را نفی سهو از ائمه می‌دانستند<sup>۱</sup>؛ حتی بیان کرده‌اند که اگر شخصی دانشمندان قم را از «مقصره» دانست، غالی است!<sup>۲</sup>

### نقد و بررسی

ابو علی حائری در منتهی المقال در رد دیدگاه نخست، شواهدی را اقامه می‌کند، و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که نمی‌توان ملتزم شد، مراد از تخلیط، فساد عقیده - به معنای غیرامامی بودن راوی - است. از جمله این شواهد، گزارش‌هایی است که در آن، انتساب تخلیط به ابن ادریس<sup>۳</sup> و علی بن احمد عقیقی<sup>۴</sup> و ابن بطه<sup>۵</sup> و جابر بن یزید<sup>۶</sup> داده شده است. حائری بیان می‌کند که امامی بودن افراد نام‌برده، بسیار روشن بوده و جای انکار ندارد؛ از این رو نمی‌توان پذیرفت نجاشی و غیر او به این افراد، انتساب تخلیط دهند. پس مراد از تخلیط نمی‌تواند غیرامامی بودن، باشد.<sup>۷</sup>

وی در ادامه، شاهد دیگری می‌آورد و می‌گوید که نجاشی درباره محمد بن وهبان الدیلمی آورده است: «ثقة، من أصحابنا، واضح الرواية، قليل التخلیط».<sup>۸</sup> در این عبارت نمی‌توان تخلیط را به معنای فساد عقیده دانست؛ زیرا با توجه به اینکه امامی بودن یا امامی نبودن نزد اصحاب، دارای حد و مرز کاملاً روشن بوده است، معنا ندارد که بگوییم فلان شخص ثقة است و از اصحاب ما است و کمی غیرامامی است!<sup>۹</sup>

حائری برای اثبات مدعای خود صرفاً به رد نظریه مخالف می‌پردازد و معنایی را که از

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲. همو، إعتقادات الإمامیه، ص ۱۰۱.

۳. منتخب الدین رازی، فهرست منتجب الدین، ج ۱، ص ۱۱۳: «له تصانیف، منها کتاب السرائر شاهدته بحله وقال شیخنا سدید الدین محمود الحمصی رفع الله درجته، هو مخلط لایعتمد علی تصنیفه.»

۴. طوسی، رجال، ص ۴۳۴: «روی عنه ابن أخي طاهر مخلط.»

۵. نجاشی، رجال، ص ۳۷۲، مدخل ۱۰۱۹: «وقال ابن الولید کان محمد بن جعفر بن بطة ضعيفاً مخلطاً فیما یسنده.»

۶. همان، ص ۱۲۸، مدخل ۳۳۲: «وکان فی نفسه مختلطاً.»

۷. مازندرانی حائری، منتهی المقال، ج ۱، صص ۱۲۰-۱۲۲.

۸. نجاشی، رجال، ص ۳۹۶.

۹. مازندرانی حائری، منتهی المقال، ج ۱، صص ۱۲۰-۱۲۲.

تخلیط ارائه داده است، مناسب با وضع لغوی آن می‌داند. وی خود را بی‌نیاز از آوردن دلیل دانسته و گوید مادامی که اثبات نشود معنای جدیدی از تخلیط در میان رجالیان هست، لازم است به همان معنای عرفی و لغوی آن پایبند بود.

شواهدی که حائری علیه دیدگاه نخست، و به نفع باور خود یاد می‌کند قابل‌خنده است و ملا علی‌کنی، وجوهی در رد آن آورده است.<sup>۱</sup> در ادامه تلاش بر آن است که با زاویه دید دیگری به نقد و بررسی شواهد حائری پرداخته شود.

درباره سخن شیخ محمود حمصی در «فهرست منتجب الدین» که به ابن‌ادریس انتساب تخلیط می‌دهد، باید توجه داشت که شیخ محمود از معاصران ابن‌ادریس بوده، و روشن نیست که ایشان بنا بر اصطلاح رجالیان صحبت کرده باشد. پیش‌تر بیان شد که محدوده این مقاله، کاربردهای تخلیط در میان دانشمندان رجالی است. به نظر می‌رسد سخن حمصی درباره ابن‌ادریس ناظر به اشکالاتی بوده که در سرائر بر شیخ طوسی مطرح است و عبارت حمصی به ادبیات رایج دانشیان رجال در حق دیگران، مانند نیست.

درباره مخلط بودن عقیقی نیز باید گفت که ما اطلاعات چندانی درباره ایشان نداریم و قطعیت امامی بودن عقیقی، مخدوش است. افزون بر اینکه در حق عقیقی گفته شده است که در روایات عقیقی مناکیر وجود دارد.<sup>۲</sup> با توجه به این، اگر فساد عقیده را صرفاً به معنای وجود برخی عقاید باطل و غلوآمیز بگیریم، هیچ محذوری در انتساب تخلیط به عقیقی به وجود نمی‌آید.

درباره ابن‌بطه عبارت «مخلط فیما یسنده» به کار برده شده است. این عبارت از محل بحث خارج است. در ابتدا روشن شد که اساساً بحث در جایی است که انتساب تخلیط، مطلق باشد و اگر همراه با توضیحات و یا قیودی باشد، آن قیود و یا توضیحات، خود تبیین‌کننده معنای تخلیط هستند که ابهامی را باقی نمی‌گذارند.

توجه به این نکته لازم است که اگر فساد عقیده ناظر به مباحث مربوط به غلو باشد، انتساب تخلیط در بسیاری از موارد، از جمله جابر بن یزید یا عقیقی، محمل روشنی دارد. البته «قلیل التخلیط» نیز که در حق محمد بن وهبان بیان شده است، دارای ابهام است که

۱. کنی‌تهرانی، توضیح‌المقال، ص ۲۱۲.

۲. ابن‌داود، رجال، ص ۴۸۰.

بررسی آن خواهد آمد.

در صورتی که بتوان شواهدی دال بر انتساب تخلیط در فضای مباحث پیرامون امامت اقامه نمود، منظور از فساد عقیده نیز در همان فضا تبیین می‌شود. بدین سبب دیدگاه سوم اثبات، و دو دیدگاه دیگر کنار گذاشته می‌شود. در بخش بعدی شواهد مرتبط در این باره، بیان خواهد شد.

### دیدگاه برگزیده: بازگشت تخلیط به مباحث پیرامون غلو

با بررسی تمام مشتقات تخلیط و اختلاط (افعال مجرد و مزید و اسم فاعل و...) در کتب نجاشی، کشی، رجال شیخ طوسی، فهرست شیخ طوسی و رجال ابن غضائری، می‌توان به این نتیجه رسید که در میان اقوال سه‌گانه‌ای که بیان شد، دیدگاه سوم درست است. مراد دانشمندان رجالی از این تعابیر، فساد عقیده است؛ البته مراد از فساد عقیده، غیرامامی بودن و تمایل به یکی از فرقه‌های اسم‌ورسم‌دار در تاریخ، مانند فطحیه و ناووسیه و... نیست، بلکه مراد از فساد عقیده، وجود عقاید غلوآمیز در حق امامان معصوم است.

لازم به یادآوری دوباره است که در بررسی مشتقات تخلیط و اختلاط، از مواردی که همراه با قیود و یا توضیحاتی بوده، چشم‌پوشی شده است. همچنین صرفاً به کاربردهای صاحبان کتب رجالی نخستین، اکتفا شده است. مواردی که به‌کارگیری تخلیط توسط یکی از ائمه یا اصحاب بوده، وارد محدوده آماری نشده است. بر این اساس، اصطلاح تخلیط در ۴۱ مورد استفاده شده است که بیش از نود درصد آن، به روشنی در مواردی است که بحث غلو در آن مطرح است. تطبیق معنای غلو، تنها در شش جا با دشواری همراه است و روشن نیست که مراد از تخلیط در آن موارد چیست. این موارد به صورت جداگانه بررسی خواهد شد.

برای اثبات مدعا در بیان معنای تخلیط، افزون بر کاربرد غالبی تخلیط در فساد عقیده، می‌توان به سخن شیخ به عنوان دلیل یا دست‌کم شاهدهی دیگر، اشاره کرد. شیخ در عده، بحث از تخلیط را ذیل مباحث مربوط به غلو مطرح نموده و می‌گوید:

و أما ما ترویه الغلاة، و المتهمون، و المضعفون و غیر هؤلاء، فما یختص الغلاة بروایته، فإن كانوا ممن عرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه فی حال

الإستقامة و ترك ما رووه في حال خطائهم<sup>۱</sup>، و لأجل ذلك عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب محمد بن أبي زینب في حال استقامته و تركوا ما رواه في حال تخليطه<sup>۲</sup>.  
مجموع مواردی که اصطلاح تخلیط/اختلاط به کار گرفته شده است، به سه دسته تقسیم می‌شود: نخست، جایی است که در همان مدخل به شکلی به غالی بودن شخص اشاره شده است؛ بدین صورت که یا از عبارت غلو یا ارتفاع مذهب استفاده شده، یا به فساد کتاب یا مذهب یا ضعف او اشاره شده، و یا به وجود مناکیر در روایات او تصریح شده است.<sup>۳</sup> دوم، جایی است که از قراین خارجی و مجموع گزارش‌هایی که به دست ما رسیده است، به غالی بودن آن شخص پی می‌بریم. سوم، جایی است که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد که مراد از تخلیط در آن موارد، فساد مذهب - به معنای انحراف عقیدتی پیرامون مباحث امامتی - باشد.

#### دسته نخست: تصریح به غلو یا فساد عقیده در همان مدخل

۲۸ مورد در این دسته می‌گنجد؛ که در مواردی، در همان مدخل، اشاره به فساد عقیده شده است و در بسیاری دیگر، غلو با «واو» یا «أو» بر تخلیط عطف شده است. با توجه به موارد مختلفی که کنار یکدیگر گذاشته می‌شود، این چنین برداشت می‌شود که عطف غلو بر تخلیط (خواه با واو یا او) برای توضیح معنای تخلیط بوده است و این طور نیست که دو چیز کاملاً نامربوط به یکدیگر عطف شده باشند. این عطف، خود نشان دهنده آن است که تخلیط و غلو در یک فضا، و بازگشتشان به یکدیگر است. برای نمونه سه مدخل از کتاب‌های رجالی در اینجا آورده شده است و در باقی موارد به دادن مآخذ مربوط به آن، اکتفا شده است.

نجاشی درباره حسین بن حمدان گوید:

أبو عبد الله كان فاسد المذهب. له كتب؛ منها: كتاب الإخوان، كتاب المسائل، كتاب تاريخ الأئمة، كتاب الرسالة تخليط.<sup>۴</sup>

۱. توجه شود که نسخه بدل این عبارت «تخلیطهم» است که بر فرض ثبوت این نسخه، این عبارت نیز برای اثبات مدعا سودمند خواهد بود.

۲. طوسی، العدة، ص ۱۵۱.

۳. فساد مذهب و وجود مناکیر یا حتی ضعف راوی، خود بیانگر وجود معارف غلوآمیز است.

۴. نجاشی، رجال، ص ۶۷، مدخل ۱۵۹.

همچنین وی در ترجمه احمد بن محمد السیاری آورده است:

يعرف بالسياري، ضعيف الحديث، فاسد المذهب، ذكر ذلك لنا الحسين بن عبيد الله. مجفو الرواية، كثير المراسيل. له كتب وقع إلينا منها: كتاب ثواب القرآن، كتاب الطب، كتاب القراءات، كتاب النوادر، كتاب الغارات. أخبرنا الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى و أخبرنا أبو عبد الله القزويني قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه قال: حدثنا السيارى إلا ما كان من غلو و تخليط.<sup>۱</sup>

شيخ در فهرست درباره محمد بن اورمه می گوید:

له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد و في رواياته تخليط. أخبرنا بجميعها (إلا ما كان فيها) من تخليط أو غلو.<sup>۲</sup>

برای آگاهی از موارد دیگر به کتاب نجاشی مدخل های شماره ۶۹، ۳۳۲، ۴۳۴، ۴۵۳، ۵۶۶، ۶۲۱، ۶۶۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۸۹۱، ۸۹۹، ۹۴۲، ۵۹۳ رجوع شود. همچنین به رجال ابن غضائری مدخل های شماره ۹، ۲۹، ۴۴، ۱۱۱ رجوع شود. در فهرست شیخ طوسی نیز در مدخل های شماره ۳۷، ۷۰، ۸۰، ۳۹۰، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۷ با کاربرد کلمه تخلیط همراه با غلو مواجهیم.

### دسته دوم: برداشت غلو از متون دیگر

در دسته دوم، هفت مورد هست که به کمک قراین خارجی، می توان دانست که شخص مورد نظر، که به وی انتساب تخلیط داده شده است، در میان رجالیان، متهم به غلو بوده است. در جای خود اثبات شده، که مراد رجالیان از وجود مناکیر و حتی تضعیف یک راوی، راهیابی آموزه های غالبانه در روایات آن راوی است. با توجه به این نکات، در ادامه ضمن اشاره به مواردی که در آن انتساب تخلیط وجود دارد، قراین مربوط به آن می آید:

۱. نجاشی درباره طاهر بن حاتم گوید: «كان صحيحاً ثم خلط».<sup>۳</sup> با جستجو در منابع

۱. همان، ص ۸۰، مدخل ۱۹۲.

۲. طوسی، الفهرست، ص ۴۰۷، مدخل ۶۲۱.

۳. نجاشی، رجال، ص ۲۰۸، مدخل ۵۵۱.

- رجالی درمی یابیم طاهر توسط شیخ<sup>۱</sup> و ابن غضائری<sup>۲</sup> متهم به غلو شده است.
۲. نجاشی درباره محمد بن عبدالله الشیبانی گوید: «کان في أول أمره ثبتاً ثم خلط». وی در ادامه بیان می کند که اصحاب او را ضعیف شمرده اند.<sup>۳</sup> ابن غضائری درباره این راوی گوید که در کتاب های او مناکیب وجود دارد.<sup>۴</sup>
۳. نجاشی درباره اسحاق بن محمد نخعی تعبیر «معدن التخلیط» را به کار می برد.<sup>۵</sup> کشی اسحاق را از ارکان غلات برمی شمارد<sup>۶</sup> و شیخ نیز وی را غالی می داند.<sup>۷</sup>
۴. نجاشی، عمرو بن عبد العزیز، معروف به زحل را مخلط دانسته است.<sup>۸</sup> کشی نیز از فضل نقل می کند که وی مناکیب را نقل می کند.<sup>۹</sup>
۵. نجاشی درباره یونس بن ظبیان می گوید: «کل کتبه تخلیط». درباره یونس بن ظبیان کشی<sup>۱۰</sup> و ابن غضائری<sup>۱۱</sup> تصریح به غالی بودن وی کرده اند.
۶. شیخ در رجال، علی بن احمد عقیقی را مخلط دانسته است<sup>۱۲</sup>؛ و خود در فهرست، به وجود مناکیب در آثار عقیقی اذعان می کند.<sup>۱۳</sup>
۷. ابن غضائری درباره ذبیان بن حکیم الاودی گوید، وی مختلط است.<sup>۱۴</sup> درباره این راوی در کتاب های رجالی توصیفی نشده است و از وجود وی در کتاب ابن غضائری می توان برداشت کرد که ابن غضائری او را ضعیف می شمرده است.

۱. طوسی، رجال، ص ۳۵۹، مدخل ۵۳۱۴.
۲. ابن غضائری، الرجال، ص ۷۱، مدخل ۷۴.
۳. نجاشی، رجال، ص ۳۹۶، مدخل ۱۰۵۹.
۴. ابن غضائری، الرجال، ص ۹۸، مدخل ۱۴۹.
۵. نجاشی، رجال، ص ۷۳، مدخل ۱۷۷.
۶. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۲۲.
۷. طوسی، رجال، ص ۳۸۴، مدخل ۵۶۵۳.
۸. نجاشی، رجال، ص ۲۸۴، مدخل ۷۵۴.
۹. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۵۱، مدخل ۸۵۰.
۱۰. همان، صص ۳۶۴-۳۶۳، مدخل ۶۷۳ و ۶۷۴.
۱۱. ابن غضائری، الرجال، ص ۱۰۱، مدخل ۱۵۲.
۱۲. طوسی، رجال، ص ۴۳۴، مدخل ۶۲۱۷.
۱۳. همو، الفهرست، ص ۲۸۵، مدخل ۴۲۵.
۱۴. ابن غضائری، الرجال، ص ۵۹.

### دسته سوم: روشن نبودن معنای غلو

دسته سوم در مجموع در بردارنده شش گزارش است که در آن به راوی نسبت تخلیط داده‌اند. می‌توان دورویکرد در قبال این موارد داشت: نخست، حمل بر حالت اغلب؛ بدین معنا که مراد از تخلیط، همان غالی بودن فرد مزبور است. دوم، اینکه احتمالات دیگری در آن مطرح شود که به صورت جداگانه بیان آن خواهد آمد.

در ترجمه محمد بن وهبان آمده است: «ثقة من أصحابنا، واضح الرواية، قليل التخليط».<sup>۱</sup> نجاشی به قرینه سیاق سخن، در مقام مدح محمد بن وهبان است و گوید که تخلیط وی کم است. اگر مراد از تخلیط، فساد عقید باشد، نمی‌توان این تعبیر را مدح دانست؛ زیرا فساد عقیده اگر کم هم باشد مدح به حساب نمی‌آید. افزون بر اینکه با وثاقت وی در تنافی است. از این رو بیان نجاشی به معنای کمی فساد عقیده محمد بن وهبان نیست. مراد از «قليل التخليط» در این گزارش، کمی خطا و اشتباه است.

درست است که این کاربرد تخلیط با دیدگاه مختار ناسازگاری، و با دیدگاه دوم هم‌خوانی دارد ولی از طرفی به خاطر شواهد فراوانی که برای قول مختار هست، نمی‌توان از آن دست کشید و باید این مورد را یک مورد خاص در نظر گرفت.

نجاشی عبد الله بن ایوب را ثقة دانسته و در ادامه می‌گوید: عده‌ای درباره او گفته‌اند که دارای تخلیط است. نجاشی در این گزارش مخلط بودن عبدالله بن ایوب را نمی‌پذیرد، و او را ثقة می‌داند.<sup>۲</sup> قرینه روشنی مبنی بر غالی بودن عبدالله بن ایوب در کتب رجالی یافت نشد؛ از این رو نمی‌توان به طور دقیق گفت مراد از تخلیط درباره وی، چیست؟ از طرفی بنا بر شهادت نجاشی بر وثاقت عبدالله بن ایوب، معنای تخلیط در این مورد ثمره‌ای ندارد.

شیخ طوسی در رجال، عطاء بن رباح را - که درست آن عطاء بن ابی رباح است - مخلط دانسته است.<sup>۳</sup> محمد تقی شوشتری گوید که شیخ، عطاء بن رباح را با عطاء بن سائب که

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۹۶، مدخل ۱۰۶۰

۲. همان، ص ۲۲۱، مدخل ۵۷۸.

۳. طوسی، رجال، ص ۷۵، مدخل ۷۲۱.

عامی است، اشتباه کرده است.<sup>۱</sup> در رجال عامه، درباره عطاء بن سائب از «اختلط» استفاده شده است. از سوی دیگر در گزارش‌های مربوط به عطاء بن سائب گفته شده است که «اختلط فی آخر عمره»<sup>۲</sup>؛ بدین معنا که او در آخر عمر خود حالت جنون پیدا کرده بود؛ پس اولاً، کلمه مختلط درست است؛ ثانیاً، این وصف درباره عطاء بن سائب است، نه عطاء بن رباح؛ و ثالثاً، به معنای جنون و دیوانگی است. با این توضیحات، این مورد به طور کلی از محل بحث خارج می‌شود.

شیخ درباره سلمة بن صالح الاحمر نیز گوید که وی مخلط است.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد تعبیر مختلط درباره سلمة بن صالح درست باشد. این مطلب اشاره به همان ضعف عقل دارد؛ زیرا در تاریخ بغداد درباره سلمة بن صالح گفته شده است: «کان کثیر الحدیث غیر أنه اضطرب علیه حفظه».<sup>۴</sup>

در دو مورد دیگر درباره زکریا بن محمد مؤمن<sup>۵</sup> و محمد بن جعفر عنبسه<sup>۶</sup> از عبارت اختلاط استفاده شده است. در میان گزارش‌های رجال و تاریخی، دلیلی بر غالی بودن این دو یافت نشد؛ از این رو می‌توان این دو استعمال را مانند حالت غالبی، حمل بر غلو کرد یا از اظهار نظر درباره این دو صرف‌نظر نمود؛ خصوصاً که محمد بن جعفر عنبسه در طریق هیچ سندی واقع نشده است.

### اعتبار انتساب تخلیط در کلمات رجالیان

پس از روشن شدن معنای تخلیط و بیان قول مختار، مناسب است - به اختصار - این پرسش نیز پاسخ داده شود که آیا شهادت رجالیان بر مخلط بودن یک راوی و یا انتساب تخلیط به یک کتاب، موجب ساقط شدن اعتبار آن راوی یا کتاب می‌گردد؟

شهادت رجالیان در این موارد، قابل قبول نیست؛ زیرا شهادت هر شخص، هنگامی برای

۱. شوشتری، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲. شمس الدین، الغایة فی شرح الهدایة، ص ۱۳۱.

۳. طوسی، رجال، ص ۲۱۹، مدخل ۲۹۱۰.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۲۵.

۵. نجاشی، رجال، ص ۱۷۲، مدخل ۴۵۳.

۶. همان، ص ۳۷۶، مدخل ۱۰۲۵.

دیگران حجیت دارد که متعلق شهادت از امور حسی باشد؛ از این رو شهادت در امور حدسی معتبر نیست. تشخیص اینکه راوی دارای افکار انحرافی غالبانه است، همواره توسط قراین متن شناسانه بوده است و صاحبان کتاب‌های رجالی با خواندن آثار یک راوی، حکم به غلو یا سلامت مذهب صاحب اثر می‌کردند. طبیعی است که در این میان از مقدمات اجتهادی فراوانی بهره می‌جستند؛ از این رو شهادت این گروه بر وجود تخلیط یا افکار انحرافی، همواره به صورت حدسی است؛ مخصوصاً در جایی که سخن از درجات بالای غلو، مانند الوهیت ائمه نباشد و گستره وسیع غلو با تمام اختلاف نظرات در آن را مد نظر باشد. پس در مواردی که یک روای یا یک کتاب، متهم به تخلیط شده است، موجب سقوط اعتبار آن کتاب یا راوی نخواهد شد. برای مثال، شیخ طوسی در مدخل مربوط به محمد بن احمد بن یحیی، بحث از روایانی را به میان کشیده است که از دیدگاه ابن ولید در انتقال آموزه‌های کتاب «نوادر الحکمه» مورد اعتماد نیستند و می‌گوید:

و أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسن عن أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد بن يحيى. و قال محمد بن علي بن الحسين ابن بابويه: إلا ما كان فيه من تخليط و هو الذي يكون طريقه محمد بن موسى الهمداني...<sup>۱</sup>

بنا بر گفته صدوق، راز بی‌اعتمادی ابن ولید به برخی از روایان کتاب نوادر الحکمه، وجود تخلیط در آثار و افکار آن راوی است و همین امر سبب استثنای ابن ولید شده است. با توجه به مطلب پیش‌گفته مبنی بر حجیت نداشتن شهادت رجالیان بر تخلیط، استثنای ابن ولید در موارد مستثنی، قابل پذیرش نیست. ولی می‌توان وثاقت روایانی که در دایره مستثنی منه باقی مانده‌اند را پذیرفت.

با توجه به تصریح وجود تخلیط در کتاب نوادر الحکمه و مطلب بیان شده در عدم اعتبار شهادت رجالیان بر تخلیط، روشن می‌شود این استثنا حجیت ندارد.

۱. طوسی، فهرست، ص ۴۱۰، مدخل ۶۲۳.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی معنای لغوی اختلاط و تخلیط، دانسته می‌شود که این دو کلمه افزون بر درآمیخته شدن دو یا چند چیز با یکدیگر، به معنای فساد و تباهی یک چیز و یا به معنای دیوانگی و جنون نیز می‌آید. از طرفی با بررسی کاربردهای این واژگان در منابع نخستین رجالی، دانسته شد که این اصطلاح در اغلب موارد، در جایی به کار رفته است که کتاب یا اندیشه‌های صاحب کتاب، دربرگیرنده معارف غلوآمیز است. تنها در مواردی اندک، بر وجود مباحث غلوآمیز قریب‌ه‌ای نیست. این موارد را می‌توان بر همان معنای غالبی حمل نمود. در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که مراد دانشمندان رجالی از کاربرد این واژگان، اشاره به وجود مباحث غلوآمیز در کتاب یا در اندیشه صاحب کتاب است. شهادت رجالیان بر تخلیط نیز فاقد اعتبار است؛ زیرا این شهادت مبتنی بر مقدمات اجتهادی است و شخص با رجوع به آثار راوی، حکم به مخلط بودن وی کرده است، و شهادت در امور حدسی، همان‌طور که در محل خود اثبات شده است، فاقد اعتبار برای دیگران است. از این رو صرف شهادت نجاشی و کشی و... بر وجود تخلیط، موجب ساقط شدن اعتبار راوی یا کتاب وی نخواهد شد.

## منابع و مأخذ

۱. ابن بابویه، شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۲. \_\_\_\_\_، اعتقادات الإمامیه، قم: کنگره شیخ مفید، چ ۲، ۱۴۱۴ق.
۳. \_\_\_\_\_، الخصال، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۳۶۲ش.
۴. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۵. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، قم: موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، چ ۱، ۱۴۲۲ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارالفکر، چ ۳، ۱۴۱۴ق.
۷. اعرجی کاظمی، محسن بن حسن، عدة الرجال، قم: اسماعیلیان، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
۸. بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضی، رجال السید بحر العلوم، تهران: مکتبه الصادق، چ ۱، ۱۳۶۳ش.
۹. برقی، احمد بن محمد، کتاب الرجال (برقی)، تهران، دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۴۲ش.
۱۰. تقی الدین حلی، حسن بن علی، الرجال، تهران: دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۴۲ش.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت: دار العلم للملایین، چ ۱، ۱۴۱۰ق.

۱۲. خطیب البغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، لبنان: دارالکتب العلمیة، ج ۱، ۱۴۱۷ق.
۱۳. خوانساری، مهدی موسوی، «رسالة عديم النظير في أحوال أبي بصير»، مجلة ميراث حديث شيعه، دفتر ۱۳، قم، ۱۳۸۴ش.
۱۴. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، [بی جا]: [بی نا]، ج ۵، ۱۴۱۳ق.
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ج ۱، ۱۴۱۹ق.
۱۶. سیستانی، محمدرضا، قیسات من علم الرجال، لبنان: دار المؤرخ العربی، ج ۱، ۱۴۳۷ق.
۱۷. شبیری زنجانی، محمدجواد، درس خارج فقه، سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ش.
۱۸. شمس الدین، محمد بن عبدالرحمن، الغایة فی شرح الهدایة فی علم الروایة، مصر: مكتبة اولاد الشيخ للتراث، ج ۱، ۲۰۰۱م.
۱۹. شوشتري، محمدتقی، قاموس الرجال، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ۲، ۱۴۱۰ق.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی أصول الفقه، قم: محمدتقی علاقبندان، ج ۱، ۱۴۱۷ق.
۲۱. \_\_\_\_\_، رجال الطوسي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ۳، ۱۳۷۳ش.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ج ۲،
۲۳. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ج ۱، ۱۴۰۴ق.
۲۴. کلباسی، ابوالهدی، سماء المقال فی علم الرجال، قم: مؤسسة ولي العصر للدراسات الإسلامية، ج ۱، ۱۴۱۹ق.
۲۵. کنی تهرانی، علی، توضیح المقال فی علم الرجال، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحديث، ج ۱، ۱۴۲۱ق.
۲۶. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی أحوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ج ۱، ۱۴۱۶ق.
۲۷. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس، بیروت: دار الفکر، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۲۸. منتخب الدین رازی، علی بن عبدالله، فهرست منتجب الدین، قم: کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۶۶ش.
۲۹. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ۶، ۱۳۶۵ش.

کتابخانه  
پوهنتون

سال ششم، شماره ۶، سال ۱۴۰۳